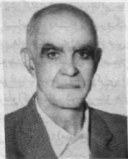




افسانه دلاویز لیلی و مجنون

احمد نیکو همت



یکی از داستان های کهن و پرآوازه که شرح عشق و دلدادگی لیلی و مجنون را می دهد، داستان لیلی و مجنون است که از دوران کودکی و از مکتب خانه آغاز شده است و به پایانی دردناکیز و حرمان آمیز اختتام یافته.

اصل این داستان جانسوز و رنج آور که از یک افسانه قدیمی عربی گرفته شده، مربوط به پسر و دختری از طوایف، عرب، قیس بن ملح عامری معروف به مجنون و لیلی دوشیزه نوحاسته چشم سیاه عرب است که حوادث ناگوار و پرتلهاب و درد این دلدادگی عشقی بی سرانجام، شهرت فراوان یافته و در طی روزگاران به آن شاخ و برگ هایی هم داده شده است.

با این که لیلی باده پیمای حرمان کشیده، صحرای عشق و دلدادگی عاقبت الامر بر خلاف میل درونی و آرزوی باطنی خویش جبراً به حیاله عقد این سلام درمی آید، همچنان ناکام جهان را بپروود می گوید و در آغوش خاک آرام می یابد.

افسانه دلاویز لیلی و مجنون از دیرباز همواره، زبانزد خاص و عام بوده و سخنوران و ادبای فارس و عرب از آن یاد، فراوان کرده اند.

برای نخستین بار شرح این عشق و دلدادگی را نظامی گنجه ای، داستانسرای نامی (متوفی به سال ۶۰۹ هجری) به شیوه ای ممتاز در قالب مثنوی به سلک نظم درمی آورد.

پس از وی سرایندگان توانا و چیره دست دیگری همچون امیر خسرو دهلوی (متوفی به سال ۷۲۵ هجری) و عبدالرحمن جامی (متوفی به سال ۸۹۸ هجری) و مولانا هافضی عمرجردی (متوفی به سال ۶۲۷ هجری) و کمال الدین

وحشی بافقی (متوفی به سال ۱۲۹۱ هجری) این داستان را به همان اسلوب شیوا و با هنرنمایی های شایان و ابتکاراتی خاص و دگرگونی هایی بدیع در پاره ای از صحنه های دل انگیز، به شیوه مثنوی لیلی و مجنون منظوم نموده اند.

امیر علیشیر نوائی (متولد به سال ۱۲۰۶ هجری) و فرزاد بیدادی (متوفی به سال ۱۳۷۰ هجری) این داستان را به زبان ترکی سروده اند و از میان سایر شعرانی که افسانه (لیلی و مجنون) را به زبان شیرین فارسی منظوم کرده اند بایستی از شعرای نظیره گوی دیگری همچون مکتبی شیرازی، مجنون چپنویس، فوق الدین یزدی، قاسم گنابادی و ضمیری اصفهانی نام برد.

هریک از این شعرای مضمون یاب و نادره پرداز که دارای طبعی وقاد و قریحه ای سرشار هستند گوشه هایی از زندگی پرسوز و گداز و با نشیب و فراز این دو دل داده نامی

را به طرزی جالب و شیوا و تحسین آفرین منظوم ساخته اند
و از این راه به غنی ساختن هرچه بیشتر اسلوب داستانسرای
و نظیره گوینی اهتمام وافعی نموده اند و سمنند تیزگام و
پرتک و پوی طبع سرشار خود را در میدان های بلاغت و
فصاحت به جولان در آورده اند.

بی مناسبت نیست که از میان آن همه آثار خواندنی و
جاودانه به نقل چند بیت از مثنوی عارفانه (روضه الاثوار)
کمال الدین خواجوی کرمانی شاعر نام آور قرن هفتم
هجری که داستانی از لیلی و مجنون را به سلک نظم در آورده
میادرت نماییم:

خساک کف راه نشینان نلحد

بیادیه پیمای بیابان وجد

بود نسی غرقه خون آمده

وز حرم عغل بیرون آمده

همش وحش بیابان شده

خسته جنگال عقابان شده

دید کسی از دو جهانش ملول

ساخته در کوی نحیر نزول

گفت بدو: مزده که لیلی رسید

فیس جو آوازه لیلی شنید

رخش فنا بر سر مجنون دواند

او متلاشی شد و لیلی، بماند

پسده دل از رخ جان برگشود

چشم حقیقت به جهان برگشود

دید در آئینه رخسار دوست

نقش رخ خویش گمان برد گوشت

گفت که: چندان که نظر می کنم

هیچ شکمی نیست که لیلی، منم

صورت من بین شده معنی او

من همه عکسی ز تجلی او

همی من، همی او آمده

همی من، همی او آمده

من همه او گشته و او گشته من

من همه جان گشته و جان گشته تن

بلیل شوریده فریاد خوان

صورت خود دید در آب روان

گفت: گر این صورت دلجوی ماست

چیت که آن آینه روی ماست

جسام مگو، گونه گل یافته

باد صبا نکبت گل یافته

کوکبه عشق جو گردد روان

دمدمه حسن فند در جهان

حسن چو از پرده برآرد غروش

زمرمه عشق رساند به گوش

پرده عشاق نوایی خوش است

آه و سرشک آب و هوایی خوش است

آنکه برین در جرسی می زند

از دم (خواجگو) نفسی می زند

از داستان هایی که بارها به سلک نظم دلکش پارسی

کشیده شده، داستان جذآب و پراز درد و حرمان لیلی و

مجنون را می توان نام برد که اصل آن از افسانه های

دل انگیز عرب اقتضاف شده است.

نظامی گنجه ای گوینده سخار و چیره دست قرن ششم

آن را در کمتر از چهارماه در اشعاری لطیف و مضامینی

دلپسند و اسلوبی بدیع و زیبا منظوم ساخته است و در سال

۵۸۴ هجری به پایان آورده که ابیات آن در حدود چهار هزار

بیت می شود.

چنان که خود گوید:

ایس چار هزار بیت اگو

شد گفته به چار ماه کمتر

آراسته شد به بهترین حال

در سلح رجب به می و فی دال

تاریخ عیان که دانست با خود

هشتاد و چهار بعد پانصد

عشق پرسوز و گداز لیلی و مجنون، دو دلناده عرب از

شماره بیست و هفتم / سال پنجم / بهمن و اسفند ۱۳۷۱ آشنایا



روزگار کودکی در مکتب آغاز می‌شود، همچنان با پایان زندگی پر شور و هیجان آن دو که به ناکامی انجامید ادامه می‌یابد.



قیس بن ملوح عامری، که آواز عشقی او به نام «مجنون» بر سر زبان‌ها می‌افتد، در مکتب به دختری لیلی نام دل می‌بندد و رفته رفته نائره توانسوز و جانکاه این عشق زودرس در وجود او برافروخته می‌شود و در دل و جان شیدایی او طوفانی خروشان برمی‌انگیزد و تاروپود هستی او را به آتش می‌کشد. تا بدان جا که پدر متعصب لیلی از شنیدن داستان عشق و دلدادگی این دو جوان شوریده حال که در کوی و برزن غوغای بر پا کرده و بزبانه حساس و عام شده بودند سخت برآشفته و آزرده می‌شود و از آن پس دختر خود لیلی را از رفتن به مکتب باز می‌دارد و او را در خانه خود نگاه می‌دارد تا مانع از دیدار و وصال آنان گردد.

ولی اشتیاق و شور لیلی و مجنون بدان حد صوری نبود که این جدایی و فراق قهری و بر خلاف میل باطنی، آنان را نسبت به یکدیگر دلسرد و بی‌اعتنا سازد و نهاله آرزوهای و احلام شیرین آنان را از ریشه بسوزاند.

اثر این هجران جانکاه و حسرت پار چنان بود که این آتش عشق درونی رفته رفته گرم‌تر و سوزنده تر می‌شد و قیس عامری، مجنون وار همه روزه از پام تا شام برای دیدن دلدار و شرح و بیان رازهای آندوه زای درون به در خانه لیلی می‌رفت و این شدت عشق و التهاب و سرگشتگی به آنجا

انجامید که مردم کوی و بازار او را به نام (مجنون) لقب نهاندند و شهرت او در این عشق و دلدادگی روز به روز دامنه اختلافات و نفاق را در میان قبیله‌های لیلی و مجنون افزون تر می‌ساخت.

پدر مجنون که یکی از سران قبیله بنی عامر بود، برای آن که فرزند دل‌بند خود را از این عشق توانسوز و جان افروز رهایی بخشد و نیز برپای گشایش اختلافات و رفع کدورت‌های بی‌فرجام که رسوایی و بدنامی‌هایی را به دنبال داشت، به ناچار نزد لیلی رفت تا شاید بتواند دختر نمکین و سیاه چشم او را برای فرزند دل‌داده خویش خواستگاری کند و فرزند ملتهب و شوریده خود را با شاهد وصال یار نازنین خویش کامروا و خوشبخت سازد.

اما، پدر لیلی به این بهانه که پسر تو جوانی دیوانه و سبک مغز است و ثمره این وصلت مایه بدنامی خاندان ما خواهد شد، خواهش او را نپذیرفت.

پدر مجنون آزرده دل و پریشان احوال مایوسانه از خانه پدر لیلی بازگشت و ماجرا را برای مجنون دل افکار که جز به عشق لیلی به چیز دیگر نمی‌اندیشید، شرح داد و به او گفت: ای فرزند دل‌بند این عشق و شوریدگی را فراموش کن و از میان دختران سیاه چشم قبیله خودمان زیبارویی را برگزین تا من او را برای تو خواستگاری کنم و بساط عروس را به بهترین آیین برایت برپا سازم.

ولی مجنون که شفته لیلی، دختر فتان عرب هم مکتبی خود بود و دل و جان در گرو عشق او داشت و مهر لیلی با خون او عین شده بود سخنان مهر آمیز پدر دلسوخته خود را نپذیرفت و بیکاره خانه و مکتب را رها کرده و آواره کوه و بیابان شد و با جانوران و وحوش صحرا همراز و انساز گردید.

این داستان مهتج عشقی مفصل است و نظامی داستانسرای نامی آن را با اسلوب مثنوی و به بحر هزج مسدسی (مفعول مفاعیلن مفعولن) سروده و سخن را از ستایش خدا و جهان و نعت پیامبر اکرم و تمجید نبوی (ص) آغاز کرده و سپس با ابیاتی شیوا و لطیف این داستان دلپذیر را

با توجه به روایات قیس عامری که از منابع عرب اخذ شده به نقلی دلکش در می آورد.

این مثنوی شورانگیز و ممتاز با این ابیات دلنشین آغاز می شود:

ای نام تو بهترین سرآغاز
بی نام تو ناهه کی کنم باز؟
ای یاد تو مونس روانم
جز یاد تو نیست بر زانم
ای کارگشای هرچه هستند
نام تو کلید هرچه بستند
ای هست کن اساس هستی
کسونه ز دوت دراز دستی
ای هفت عروس نه شماری
در درگه تو به پرده داری
نظامی شاعر عالیقدر و گوینده توانا، مثنوی (لیلی و مجنون) را به خواش و به نام ابوالمظفر شروانشاه اخستان بن منوچهر که نسب او را به بهرام چوین می رساند، منظوم ساخته و می گوید:

حماقان جهان ملک معظم
مطلق ملک الملوک عالم
تاج ملکان، ابوالمظفر
زیبندۀ مُلک هفت کشور
فسروانسه آفتاب سایه
کسب و کسباید پاسبه
شاه سخن اخستان که نامش
مُهری ست که میر شد غلامش
بهرام نژاد و مشتری چهر
دُر صدف ملک، منوچهر
نظامی با نیرو گرفتن از قدرت تخیل خود همه جا با بیانی دلنشین و سحرآمیز ضمن افسانه سرایی از عشق ورزی دو جوان بدوی به مکارم اخلاقی و صفات انسانی نیز اشاره می کند و مضامین عاشقانه را با تشبیهاتی نو و مفاهیمی تازه و خیال انگیز به رشته نظم درمی آورد.

این مثنوی را نظامی به سال ۵۸۴ هجری به پایان آورده است و پس از وی نسخه های نفیس و مصوری از آن به ضمیمه سایر مثنوی های خمسه نظامی به خط خوش کاتبان و خوشنویسان حرقه ای کتابت شده که پاره ای از آن ها که در کمال هنرمندی و زیبایی نگارش یافته، هنوز زینت بخش کتابخانه های مهم کشورهای جهان است.

یکی از بهترین نسخه های خطی و ممتاز خمسه نظامی نسخه نفیسی ست که خوشنویس نامی قرن نهم، «سلطان محمد نور» آن را ترتیب داده و به سال ۹۳۱ هجری به پایان آورده و شامل مینیاتورهای زیباست و با تذهیب و ترصیح دلکشی زیور یافته است.

یکی از این مینیاتورهای زیبا در این مجموعه تصویر

لیلی و مجنون را در زمان کودکی در مکتب نشان می دهد و این بیت را هم بر فراز ایوان مکتب نگاشته است:

با معلم گو، مده تعلیم بیاد آن پری رورا

که جز خوبی نکولایق نباشد روی لیکورا
ایسن خمسه در حال حاضر از نفیاس آثار موزه (متر و پولیتین) نیویورک بشمار می رود. دیگر از نسخه های زیبای خمسه نظامی، که در همان موزه می باشد - خمسه ای است که به خط نظام الدین محمد نیشابوری نوشته شده و کمال الدین بهزاد (۱۳۸۵-۹۴۹ق.) هنرمند چهره نگار و صورت آرای نامی برای آن مینیاتورهای زیبایی آفریده و آن را مصور ساخته است.

کمال الدین بهزاد خمسه مصور نظامی دیگری نیز ترتیب داده که از آثار ممتاز سوز- بریچانیا - ست.

یکی دیگر از شاهکارهای هنر نقاشی ایران، در دوران تیموری، چهار برگ مصور به خط زیبای نستعلیق از خمسه نظامی ست که در سال ۱۳۲۵ خورشیدی آن را از کتابخانه سلطنتی کاخ گلستان به موزه ایران باستان منتقل کرده اند و در سال ۱۳۳۵ در انستیتوی مطالعات خاوری ایتالیا در شهر رم آن را به معرض نمایش ارباب هنر و ذوق جهان قرار دادند و پس از بازدید دانید آن به ایران بار دیگر آن را در نمایشگاه «هفت هزار سال هنر ایران در آمریکا» (خرداد ۱۳۴۳ الی ۱۳۴۵) به معرض نمایش قرار دادند.

در یکی از این تصویرهای زیبا، لیلی و مجنون را در مکتب کنار یکدیگر نشان می دهد.

هنرمندان و نقاشان و خطاطان و شاعران بسیاری طی قرن ها، خاصه پس از ظهور امیر تیمور و پیدایش مکتب هنری و ادبی هرات با آفرینش های هنری خود در زمینه تکمیل و تدوین نسخه های نفیس و زیبایی از خمسه نظامی و خمسه ها و آثار دیگر که به اقتضای این اثر جاودان فراهم شده اهتمام ورزیدند که می توان نمونه های زیبایی از آن آثار دل انگیز را که اغلب مُذَهَّب و مصور هم هست در کتابخانه های عمومی و شخصی و موزه های مهم ایران و هندوستان و کشورهای اروپا و آمریکا سراغ کرد.

مسلماً با این پژوهش های هنری می توان به گوشه ای عظیم از نمونه های آثار شگفت آور و بدیع میراث

جاودانی و پرارزش فرهنگ ایران، این مرز و بوم باستانی
هنر آفرین و پرافتخار دست یافت.

تأثیر شگرف داستان‌های دلکش و خیال‌پرور
مثنوی‌های نظامی گنجینه‌ای به حدی است که حتی در طرح و
نقش قالی‌ها و نیز هنرهای ظریفه، مینیاتور و نقاشی نفوذ
کرده است.

چنانکه اینک در موزه مشهور متروپولیتن نیویورک
قطعه‌ای قالی به شیوه مینیاتورهای مغولی و تیموری دیده
می‌شود که از خمسه نظامی الهام گرفته و مورخ سال ۹۳۱
هجری است.

همین‌طور طرز بیان و اسلوب شماس و مژتر لیلی و
مجنون پس از نظامی گنجینه‌ای بسیاری از سخنوران و
مشافتان افسانه‌های دل انگیز را تحت تأثیر عمیق قرار
داده‌اند و گویندگان پییره دست و نامداری چون امیر خسرو

دهلوی (متوفی ۸۷۲۵)، عبدالرحمن جامی (متوفی ۸۹۸)
هاتفی جامی خرجردی (متوفی ۹۱۷) مولانا مجنون
چپ نویسنده از غوثنویسان و کاتبان دارالسلطنه هرات،
مشفق اصفهانی، هلالی جغتایی، ضمیری اصفهانی (متوفی

۹۷۳) قاسمی گنجا‌بادی، نامی اصفهانی، سهیلی جغتایی
(متوفی ۱۷۷۰) و مکتبی شیرازی (شاعر قرن دهم) را
می‌توان نام برد که به سنت نظیره گویی و به شیوه نظامی این
مثنوی را پیروی کرده‌اند و آثاری دلکش به گنجینه

جاوداتی ادب پارسی افزوده‌اند. این داستان‌دل انگیز بارها
به نثر شیوای فارسی نیز نوشته شده که از آن میان، به کتاب
(معراج العشق) تالیف عبرتی عظیم آبادی اشاره می‌شود که
روایتی است به نثر از لیلی و مجنون هاتفی. امیر خسرو دهلوی

یکی از شعرای پرقدرد و خوش قریحه قرن هشتم است که
داستان لیلی و مجنون را به اشاره عارف نامی زبانی و هنرآید
خود شیخ نظام الدین اولیاء به شیوه نظامی در مثنوی‌های
خمسه خویش منظوم ساخته است.

ولی مضامین و سخن لطیف او در این داستان هرگز به
اوج بیان و اندیشه‌های ظریف آسمانی نظامی نمی‌رسد و در
جزئیات داستان هم مثنوی او، با مثنوی نظامی اختلافات و
ذکرگونی‌هایی دارد اما در هر حال این مثنوی را می‌توان
نموداری از درخشان‌ترین آثار نظم شیرین فارسی بشمار

آورد که از میان نسخه‌های خطی و چاپی آن، به طبع روسیه
اشاره می‌شود که به رؤیت نویسنده این مقاله نیز رسیده
است.

نورالدین عبدالرحمن جامی، شاعر ذوقنون و متصوف
ایران نیز داستان لیلی و مجنون را با بیانی دل انگیز و بدون
پیرایه و ابهامات سخن نظامی به رشته نظم در آورده و در آن

اشعار منسوب به قیس عامری را به شیوه‌ای بدیع و مطبوع به
ترجمه فارسی در آورده است و در ضمن آن اشاره به دو
مثنوی لیلی و مجنون نظامی و امیر خسرو دهلوی کرده و
چنین گفته است:

هر چند که پیش از آن دو استاد

در مسلک سخن بسند بسیار
از گنج جو گنج این گهر ریز

وز هند جو طوطی آن شکر ریز
من نیز به سفاقه ناله راندم

خود را به غبارشان رساندم
ابیات لیلی و مجنون جامی، حاوی سه هزار و هشتصد و

شصت بیت می‌شود که نظم آن در مدت چهارماه به سال ۸۸۹
هجری به پایان رسیده است.

چنانکه جامی در این باره می‌گوید:
کسوتاهی ایسن بسند بنیاد

در هشتصد و نه فتاد و هشتاد
گر تو به شمار او بری دست

باشد سه هزار و هشتصد و شصت
در طول چهارماه کم و بیش

شد عرض ز طبع فکرت اندیش
برای آنکه بیشتر به شیوه بیان و اسلوب سخن جامی در

نگارگری اندیشه‌های باریک و دلاویز او در مثنوی (لیلی و
مجنون) او پی‌بریم، ابیاتی از آن مثنوی را که توصیف
موسم تابستان سروده شده، در اینجا نقل می‌کنیم:

روزی که سموم نسیم روزی
برخاست به کوه و دشت سوزی

شد دشت ز رنگ و سنگ باره
نشستی بر از اخگر و شراره



حلقه شده مار از آن به هر سوی
 زان سان که به آتش اوفتد سوی
 گر گسور به دشت رو نهادی
 گامی به زمین او نهادی
 چون نعل ستور راه پیمای
 پسر آبله گشتیش کف پای
 گیتی ز هوای گرم ناخوش
 تفتان چو نوره پر آتش
 هر کوه گران، در آن نوره
 ریزان از هم چو سنگ نوره
 هر چشمه کوه در خروشان
 سنگین دیگی پر آب جوشان
 کردی ماهی ز آب لایه
 بسا روغن داغ و روی تابه
 هر تخته سنگ داشت بر خوان
 نخجیر کباب و کبک بویان
 از سایه گوزن دل بریده
 در سایه شاخ خورد خزیده
 بیچاره پلنگ از نف و آب

در پای درخت سایه سایاب
 مکی شیرازی هم چنانکه گفتم این مثنوی شیرین و
 پر حال را پیروی کرده و آن را در کمال استادی منظوم ساخته
 است. تعداد ابیات مثنوی (لیلی و مجنون) مکتب چنانکه
 خود او در پایان اشعار خویش ضمن ماده تاریخی که ساوی
 سال ۸۶۵ هجری است اشاره کرده، دو هزار و صد و شصت
 بیت است:
 چون مکتبی این کتاب بگشود
 تاریخ (کتاب مکتبی) بود
 ابیات که در حساب پیوست
 آمد دو هزار و یکصد و شصت
 این گنج گهر که شد هویدا
 از خطه پارس گشت پیدا

مکتبی شیرازی نیز با آوردن استعارات و مضامین
 دلنشین و بدیع که ساوی اندیشه های بلند و ابکار افکار
 شاعرانه است، سخن خود را جلوه و رونقی خاص بخشیده
 است.
 شرح زندگی این شاعر با ذوق و نازک خیال، هنوز آن
 طوری که باید و شاید دقیقاً روشن نشده و به طوری که از
 پاره های تکه تکه ها برمی آید، مکتبی در هندوستان بسر برده
 و به عقیده برخی از تذکره نویسان وی در شهر شیراز که
 موطن اوست مکتب دار بوده و به همین سبب به (مکتبی)
 مختص گردیده است.

اینک برای نمودن شیوه بیان او در سرودن مثنوی لیلی و
 مجنون چند بیت از آغاز این داستان شورانگیز را از زبان
 مکتبی در این نسا درج می کنیم که در نعت محمد
 مصطفی (ص) سید کائنات سروده شده:

ماه افسر و آفتاب مسند

عنوان صحیفه الهی

سر فصل سبیدی و سیاهی

روزی که ز دانش و فنونش

صندوق کتب شود درونش

عشق از دلش آتشی فرورد

کان جمله کتاب ها بسوزد

اصل داستان عاشقانه لیلی و مجنون مربوط به سرگذشت قیس عامری و لیلی بنت سعدست که از دلدادگان نامی دوره جاهلیت بوده اند و پاره ای این داستان نیمه افسانه عربی را مربوط به سده اول هجری می‌دانند و گفته اند اشعار عاشقانه قیس در میان مردم زمان او شهرتی بسزا داشته است.

بعدها، ابن قتیبه دینوری و ابوالفرج اصفهانی بترتیب در کتاب های (الشعر و الشعراء) و (اغاثی) این داستان را با توجه به روایات مشهوری مفصلاً ذکر کرده اند و نوشته اند که لیلی و مجنون با هارون الرشید خلیفه عباسی معاصر بوده است.

از سده چهارم به بعد شعرای ایران در اشعار خویش اشاراتی به آن داستان دل انگیز و پراحساس نموده‌اند، چنان که رابعه فرذاری بلخی نخستین شاعره ایران در سده چهارم هجری و معاصر سامانیان و رودکی که دختر کعب فرذاری از امیران عرب است، در قطعه ای از مجنون و لیلی چنین نام می‌برد:

مگر چشم مجنون به ابر اندرست

که گل رنگ رخسار لیلی گرفت

منوچهری دامغانی، شاعر طبیعت و از سخنوران به نام سده چهارم هجری نیز از مجنون و لیلی در آثار خود نام برده و می‌گوید:

بسالد مرغ با خوشی، بنالد مور با کسوی

بگریه اسر با معنی، بخندد برق بی معنی

یکی چون عاشق بیدل، دوم چون جمعد معشوقه

سیم چون مژه مجنون، چهارم چون لب لیلی

که نشان می‌دهد گویندگان عرب و ادبیات غنی عرب

تاثیر و نفوذی شایان در تصاویر خیال شعری هنر آخرین ایران داشته اند.

چنانکه منوچهری در طی مضامین اشعار دلایز و در سلامت بیان خود با به کار بردن واژه های تازی و استعمال ترکیبات و تعبیرات تازه به شعرای عرب و داستان ها و افسانه های عربی توجه زیادی داشته است و مسلماً نظامی هم که در سده ششم هجری می‌زیسته، نیز در سرودن مثنوی لیلی و مجنون خود به یکی از مأخذ این داستان مشهور عربی بذل نظر داشته است و در آفرینش این مثنوی بدیع و دلکش به امداد قریحه تابناک و قدرت خلاقه طبع توانای آسمانی خود در داستان سرایی، مضامینی نو و توصیفاتی جالب و تعبیرات و استعاراتی تازه و تشبیهاتی لطیف و ترکیباتی دل انگیز آورده و تصرفاتی متناسب هم در اصل این داستان عربی کرده و به آن روح و جلوه ایرانی و شرقی بخشیده، تا جایی که بسا تصور می‌رود که این داستان کهن جزو ادبیات پرشور و جاودانی اصیل ایرانی است.

هرچند در آثار عرب نیز اشعاری به مجنون نسبت داده

شده و بعدها شعرایی مانند حافظ نیز به آن موارد اشاراتی گذرا کرده اند.

لیلی و مجنون (نظامی) به زبان های زنده جهان نیز ترجمه شده است که از آن جمله می‌توان ترجمه انگلیسی «اتکینسون» Atkinson خاورشناس انگلیسی (چاپ سال ۱۸۳۱ میلادی در لندن) و ترجمه منظوم «آندره گلوزا»

(چاپ سال ۱۹۳۵ میلادی در لندن) و ترجمه منظوم ترکی لیلی و مجنون «احمد ورغون» (چاپ سال ۱۹۹۱ میلادی در روسیه) و «هلموت ریتر» Helmut Ritter

خاورشناس آلمانی (چاپ ۱۹۲۸ برلن) و ترجمه منظوم لیلی و مجنون به آلمانی توسط «ویلیام پشر بیکارد» و چاپ متن فارسی داستان لیلی و مجنون نظامی را که با مقدمه علیزاده در مسکو چاپ شده نام برد.

شادروان «علی‌اسفر حکمت» استاد دانشگاه نیز مقایسه ای محققانه بین داستان لیلی و مجنون و رومئو و ژولیت شکسپیر کرده است که بحث آن جالب و خواندنی است.

امیرعلیشیر نوایی و فضولی بغدادی نیز داستان لیلی و مجنون را به زبان ترکی سروده اند.

در این جا لازم به یاد آوری است که شادروان استاد حسن وحید دستگردی مؤسس و مدیر مجله ارمان و مؤسس ادبی حکیم نظامی نیز برای شناساندن مقام ادبی نظامی شاعر گرانمایه قرن ششم و سراینده داستان لیلی و مجنون و منظومه های دیگر نظامی تحقیقات جامعی پیرامون آثار وی نموده و حق بزرگی بر فرهنگ دوستان و محققان و ارباب فضیلت دارد که شایسته است من باب حقشناسی، ذکر جمیلی هم از آن محقق ارجمند به میان آید.

پروفسور زان ریچا هم از جمله خاورشناسانی است که در جشن هزاره فردوسی به ایران آمده و تحقیقات تحتمی درباره نظامی و آثار وی کرده و مثنوی هفت پیکر نظامی را هم به سال ۱۹۲۴ میلادی به طبع رسانیده است.



سخنوران و داستان لیلی و مجنون

حوادث زندگی و عشق و شیدایی مجنون و لیلی بخوانان تازه ای از داستان های منظوم فارسی و عربی و ترکی است همچنان که گفتیم یکی از نخستین کسانی که این داستان را به رشته نظم شیرین فارسی درآورده، حکیم نظامی گنجه ای است و پس از وی نیز شعرای دیگری به طبع آزمایی و پیروی از وی، اهتمام ورزیده اند.

هاتفی جامی نیز از جمله شعرائی است که نخستین منظومه خود را به نام لیلی و مجنون از طبع و قاد خود آفریده، لیلی و مجنون جامی در سال ۱۷۸۸ میلادی توسط سرویلیام

جونز در کلکته به چاپ رسیده است.

هاتفی که از نظیره گویان و بیروان نظامی است، درباره خصمه خود که به نام های (لیلی و مجنون)، (خسرو شیرین)، (هفت منظر)، (ظفرنامه) و (تیمورنامه) اشتهار دارد چنین سروده است:

من آن روز کنز طبع گنجینه سخن
نشستم به صرافسی پنج گنج

گرفتم ز لیلی و مجنون نخست
وزان، صورت دعویم شد درست
چو آن گلستان را بسیارستم
از آن خوشتر آمد که می خواستم
چو باز آمدم زان همایون سفر
سوی هفت منظر فکندم نظر
تسماشگهی کردم آرامسته
که شد چرخ از رشک آن کاست
شدم چون ز افسانه گفتن عموش

هوای سکندر ز دل برد هوش
هاتفی عجز جردی که همشیره زاده عبیدالرحمن جامی است، وقتی از جامی استعاذ کرد که افتتاح لیلی و مجنون را شما بکنید، جامی این بیت را در پاسخ وی سرود:

این نامه که خامه کرد بنیاد
توقیع قبول روزش باد
اینک چند بیت از لیلی و مجنون هاتفی را که در نصیحت فرزند خود سروده، در این جامی آوریم:

بیودی همه عمر آرزویم
کفتم که: چو پیرم همه پست
فرزند جواد، بگردد دست
روزی کنه میرا بجا نیسی
آبی و بجای من نشینی
شروط پرسی بجای آری
شماوس میرا بیای داری
نه آن که کسی میان مردم
زین شیفتگی و خامکاری
بسیار کنی ز دهر خاری
علم و ادب ای پسر طلب کن
یوسته شعار خود، ادب کن
مگر با ادب و تمیز باشی
اکون که جوان و هوشمندی
نزد همه کس عزیز باشی
بسیاد ملایذ، ارحماندی
فردا که شوی بسان من پیر
اندوه خوری و نیست تدبیر
روزی که رود ز دست مقصود
افسوس و دریغ کی کند سود؟

دیگر از کسانی که به سرودن مثنوی (لیلی و مجنون) اهتمام ورزیدند. فلسفی گنابادی است. این دو بیت از آن مثنوی است:

هر آن شب در فیراق روی لیلی
که بر محنون زود، لیلی طویل است

گلزار جهان تهن کن از خار
کان غیرت صد هزار گلزار
روزی که به بوی گل شود میت

علاج درد مشتاقان طیب علم نشناسد
مگر لیلی کند درمان، غم محنون شنیدار

خاری نرزد به دامنش دست
این داستان منظوم هم از سعدی شیرازی است که از کتاب (بوستان) او نقل می‌کنیم:

در عهد لیلی این همه محنون بوده اند
این فتنه برخواست که در روزگار اوست

به محنون کسی گفت کای: نیک بی
چه بودت که دیگر نیایی به حی؟
مگر در سرت شور لیلی نماند

محنون ز جام طلعت لیلی جو شد
فارغ ز مادر و پدر و سیم و زو فتاد

خیالت دگر گشت و میلی نماند
جو بشنید بیچاره بگریست زار
که ای خواجه دستم ز دامن بدار

عشق لیلی نه به اندازه هر محنون ست
مگر آنان که سرناز و دلالت دارند

مرا خود دلی دردمندست و ریش
تو نیزم نمک بر جراحت مریش
نه دوری دلیل صیوری بود

حدیث حسن تو داستان عشق مرا
هزار لیلی و محنون بر آن بیفزایند

که بسیار دوری قسوری بود
بگفت: ای وفادار و فرخنده خوی
بیامی که داری نه لیلی بگویی

عیسی نباشد از تو که بر ما جفا رود
محنون از آستانه لیلی، کجا رود؟

بگفتا: مهر نام من پیش دوست
که حیف است نام من آنجا که اوست
این ابیات دلکش هم که دارای مضامین لطیفی دربار

قصه لیلی مخوان و غصه محنون
عهد تو منسوخ کرد ذکر اوائل

لیلی و محنون است، سروده شیخ سعدی شیرازی است:
ای کاش برفادی برقع ز روی لیلی
تا مدعی تعادلی محنون استلا را

محنون رخ لیلی، چون فیس بنی عامر
فرهاد لب شیرین چون خسرو پرویزم

اگر عداوت و جنگ است در میان عرب
میان لیلی و محنون محبت است و صفا

ای خوتر از لیلی بیم ست که چون محنون
عشق تو بگرداند در کسوه و سیاهام

برق یمانی بجست، باد بهاری بخاست
طاقت محنون برفت، خمه لیلی کجاست؟

محنونم اگر بهای لیلی
ملک عرب و عجم، ستانم

هر ساعت اندرون بجوشد خون را
و آگاهی نیست مردم بیرون را
آلمگر آن که روی لیلی دیدست

داند که چه روی می کشد مجنون را
اینک ایباتی دلاویز و مشحون از برش معانی دقیق و
لطیف از شیخ فریدالدین عطار نیشابوری درباره این
دودلداده مشهور از (منطق الطیر) نقل می شود که اشاره به
خاک بیخنت مجنون دارد:

دید مجنون را عزیزی در دناک
کاو میان رهگذر می بیخت خاک
گفت: ای مجنون چه می جویی چنین؟

گفت: لیلی را همی جویم یقین
گفت: لیلی را کجا بایی ز خاک
کسی بود در خاک شارع دژ پاک؟
گفت: من جویشم هر جایی که هست

یوک جایی یک دقتی آرم به دست
اینک به سراغ لسان الغیب شیرازی می رویم و ابیاتی را
از او در این مقال ارائه می دهیم:

حکایت لب شیرین، کلام فرهادست
شکج طره لیلی، مقام مجنون است
قماری دار لیلی را که مهد ماه در حکم است
خدا یا در دل اندازش که بر مجنون گذار آورد

برقی از منزل لیلی بدرخشید سحر
و ه که با خرمن مجنون دل افکار چه کرد؟

شی مجنون به لیلی گفت کای محبوب بی همتا
ترا عاشق شود پیدا ولی مجنون نخواهد شد

در ره منزل لیلی که خطرهاست در آن
شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

دل اندر زلف لیلی بند و کار عشق مجنون کن
که عاشق را زبان دارد مقالات خردمندی
داستان زیر هم از لیلی و مجنون عبدالرحمن جامی است،
پیرامون حکایت مجنون که بر روی رنگ بیابان نام لیلی را
نقش می کرد:

یک روز برهنه تن جو خامه
از صفحه رنگ کرد، خامه
بر باد دو زلفت مشک فامش

مسی کرد نظاره دولامتن
ز انگشت بر آن قلم همی زد

لیلی لیلی رقم همی زد
بر رنگ جو نام او نوشتی
وز رشع جگر به خون سرشتی
از سیل مژه بستیش پاک

باز از هوس دل هوسناک
آن طرفه رقم زد سرگرفتی
زان، نامه خویش برگرفتی
ابن بود تسلیم روزگارش

سرمایه عیش روزگارش
جامی همچنین در مثنوی (سلامان و ابسال) حکایت
مجنون را که نام لیلی را بر زریگ های بیابان می نویسد،
منظوم کرده و چنین سروده است:

دیند مجنون را یکی صحرا نورد
در میان بادیه بنشسته فرد
ساخته بر زریگ انگشتان قلم
می زند حرقی برای خود رقم

گفت: ای مجنون شیدا چیست این؟
می نویسی نامه، سوی کیست این؟
هر چه خواهی در سوادش زنج برد
تیغ ضرصر خواهدش خالی سرد

کسی به لوح خاک بافی ماندش؟
تا کسی دیگر پس از او خواندش

گفت شرح حسن لیلی می کنم

خاطر خود را تسلی می کنم

می نویسم نامش اول در قفا

می نگارم نامه عشق و وفا

نیست جز نامی از او در دست من

زان بلندی یافت قدر بست من

ساجنیده جرعه ای از جام او

عشقبازی می کنم با نام او

باید از دیده مجنون نگری جلوه یار

بنگری تا همه سو طلعت لیلایی را

لیلی دوران ما گشته ای ای شیرین کار

نام تو شهره تر امروز ز لیلی افتاد

نیست (همت) همچو من آواره در دشت جنون

صد جو مجنون در طریق عشق مجنون من است

عشق لیلی، آن جان افونگری ها می کند

کز سر مجنون برون رای و تعقل برده است

در ره عشق و وفا چون بگذشت از سر و جان

عاقلان زخم زبان ها که به مجنون زده اند

سخن ز لیلی شوریده می کند مجنون

چو بامداد قیامت ز خاک برخیزد

شور شیرین چه بسا معرکه ها برپا ساخت

قصه های دل مجنون همه لیلادانند

باموز و سازها که بود در درون مرا

مجنونم ای نگار، تو لیلای کیستی؟

بسه لعلی می آلود شیرین تو

به مجنون و عشقش به لیلای قسم

مجنون منم، لیلای تویی، وامق منم، عذرا تویی

هر جا منم آنجا تویی، از جان چرا پروا کنم؟

نازم آن عشقی که چون لیلای و مجنون عاقبت

تا بسه سر حه وفاداری و محبوی رسید

مضامین تازه مؤلف

نگارنده این رساله، طی سال ها تحقیق و تتبع و نگارش

مقالات و شرکت در محافل ادبی و فرهنگی در بررسی از

سروده های خود، باتوجه به داستان دلاویز لیلی و مجنون

ایاتی را هم پیرامون این قصه کهن انشاء کرده ام که

نمونه هایی از آن در این جا درج می شود:

ز شور عشق مجنون گشت شبدا

ز جذب عشق مضمون بود لیلای

از دل منم بسه تسخیر ز چه رو افتادی؟

عشق لیلی و شوی او راست که چون مجنون است

گر عشق همی ورزی، دیوانه چو مجنون شو

بگذر ز سر و جانت در جستجوی لیلی

شد قصه مجنون به زمان تو فراموش

شد کهنه در ایام تو افسانه لیلی

چو لیلی دلریا، دلجو چو عذرا

چو شیرین دلستانی، بی فریبی

قصه لیلی و افسانه او

باشند امروز حدیث کهناسا



از جذبه لیلی، دل مجنون شده از عشق

بگداخته همچون دل دیوانه خورشید

شد پریشان گیوی بهریج لیلی از غم ما

از غم ورنج فراوان، شاید از مجنون بگرید

نقش رخساره لیلی است عیان در نظرس

از گذرگاه دل از دیده مجنون گذرد

دیدنی آشفته و شوریده چو لیلی گردید

هرکه عاشق شد و از دیده مجنون گذرد

ای لیلی زمانه کجایی؟ بیا بیا

کاندر فراق روی تو مجنون نایم

عنجه خود را گشود آن یار شیرین کار و گفت:

لیلی آواره هم از عشق، مجنون من است ■

جان مجنون را شرار عشق سوخت

بلکه لیلی هم بدین غم مبتلاست

به مجنون آشفته شور بخت

به شیرین و فرهاد و لیلای قسم

لیلی عصر تو باشی و منم مجنونت

قصه لیلی گنم چو افسانه مگو

نقش جنون به مستی تا نرید ذی فنون زد

در بارگاه عشاق مجنون دم از جنون زد

لیلا تویی، مجنون منم، خود را به بایت افکنم

حب الوطن را خوانده ام، عشق تو کی حاشا کنم؟

عقل مجنون گرفتند در کنشکم

گیرد آتش جان لیلی زین کشش

ملامت می کنی بیهوده مجنون را چه می دانی

که او هم شور و شیدایی ز دنیای جنون دارد

مکن ز لیلی و مجنون حدیث عشق و وفا

تویی چو لیلی و مجنون این زمانه منم

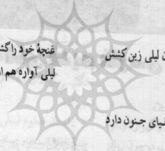
صیبر سپهر که در رهبر دشت جنون

می کشد طره لیلی سوی صحرا ما را

با ما مگوی قصه مجنون، ولی بین

سوزی نهان ز آتش عشقت به جان ماست

زین همه عشاق شنیدای یار شیرین کدام کسو؟



رشدگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
موسسه عالی علمی و پژوهشی
موسسه عالی تخصصی زبان و ادبیات فارسی
موسسه عالی تخصصی زبان و ادبیات انگلیسی